ترجمه خطبه 221

(پس از خواندن آيه 1 سوره تكاثر «افزون طلبى شما را به خود مشغول داشته تا آنجا كه به ديدار قبرها رفتيد؟» (51969- 51957) «1» فرمود)

1 هشدار از غفلت زدگى‏ها

شگفتا چه مقصد بسيار دورى و چه زيارت كنندگان بيخبرى و چه كار دشوار و مرگبارى! پنداشتند كه جاى مردگان خالى است، آنها كه سخت مايه عبرتند، و از دور با ياد گذشتگان، فخر مى‏فروشند. (51992- 51970) آيا به گورهاى پدران خويش مى‏نازند؟ و يا به تعداد فراوانى كه در كام مرگ فرو رفته‏اند؟ آيا خواهان بازگشت اجسادى هستند كه پوسيده شده؟ و حركاتشان به سكون تبديل گشت؟ (52007- 51993) آنها مايه عبرت باشند سزاوارتر است تا تفاخر! اگر با مشاهده وضع آنان به فروتنى روى آورند عاقلانه‏تر است تا آنان را وسيله فخر فروشى قرار دهند! اما بدانها با ديده‏هاى كم سو نگريستند، و با كوته بينى در امواج نادانى فرو رفتند (52040- 52008)، اگر حال آنان را از خانه‏هاى ويران، و سرزمين‏هاى خالى از زندگان، مى‏پرسيدند، پاسخ مى‏دادند:

آنان با گمراهى در زمين فرو خفتند، و شما ناآگاهانه دنباله روى آنان شديد. (52061- 52041) بر روى كاسه‏هاى سر آنها راه مى‏رويد، و بر روى جسدهايشان زراعت مى‏كنيد، و آنچه به جا گذاشته‏اند مى‏خورشيد، و بر خانه‏هاى ويران آنها مسكن گرفته‏ايد، و روزگارى كه ميان آنها و شماست بر شما گريه و زارى مى‏كند، (52086- 52062) آنها پيش از شما به كام مرگ فرو رفتند، و براى رسيدن به آبشخور، از شما پيشى گرفتند.

2 شرح حالات رفتگان‏

در حالى كه آنها داراى عزّت پايدار، و درجات والاى افتخار بودند. پادشاهان حاكم، يا رعيّت سر فراز بودند كه سرانجام به درون برزخ راه يافتند، و زمين آنها را در خود گرفت، و از گوشت بدن‏هاى آنان خورد، و از خون آنان نوشيد (52119- 52087)، پس در شكاف گورها بى جان و بدون حركت پنهان مانده‏اند. نه از دگرگونى‏ها نگرانند (52130- 52120)،

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_
(1) ابن ابى الحديد مى‏گويد از روزى كه اين خطبه را يافتم تاكنون كه پنجاه سال است حدود 1000 بار آن را خواندم و در هر بار در دلم، ترس، لرزش، و پند پذيرى تازه‏اى بوجود آمد. «شرح ابن ابى الحديد معتزلى، ج 11، ص 153».

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 451

و نه از زلزله‏ها ترسناك، و نه از فريادهاى سخت هراسى دارند.

غائب شدگانى كه كسى انتظار آنان را نمى‏كشد، و حاضرانى كه حضور نمى‏يابند، اجتماعى داشتند و پراكنده شدند، با يكديگر مهربان بودند و جدا گرديدند (52162- 52131)، اگر يادشان فراموش گشت، يا ديارشان ساكت شد، براى طولانى شدن زمان يا دورى مكان نيست، بلكه جام مرگ نوشيدند.

گويا بودند و لال شدند، شنوا بودند و كر گشتند، و حركاتشان به سكون تبديل شد، چنان آرميدند كه گويا بيهوش بر خاك افتاده و در خواب فرو رفته‏اند. (52195- 52163) همسايگانى هستند كه با يكديگر انس نمى‏گيرند و دوستانى‏اند كه به ديدار يكديگر نمى‏روند.

پيوندهاى شناسايى در ميانشان پوسيده، و اسباب برادرى قطع گرديده است. (52211- 52196) با اينكه در يك جا گرد آمده‏اند تنهايند، رفيقان يكديگرند و از هم دورند، نه براى شب صبحگاهى مى‏شناسند، و نه براى روز شامگاهى. شب، يا روزى كه به سفر مرگ رفته‏اند براى آنها جاويدان است. (52237- 52212) خطرات آن جهان را وحشتناك‏تر از آنچه مى‏ترسيدند يافتند، و نشانه‏هاى آن را بزرگ‏تر از آنچه مى‏پنداشتند مشاهده كردند.

براى رسيدن به بهشت يا جهنّم، تا قرارگاه اصلى‏شان مهلت داده شدند، و جهانى از بيم و اميد برايشان فراهم آمد. اگر مى‏خواستند آنچه را كه ديدند توصيف كنند، زبانشان عاجز مى‏شد.

(52273- 52238)

3 پيام مردگان!

حال اگر چه آثارشان نابود، و اخبارشان فراموش شده، امّا چشم‏هاى عبرت بين، آنها را مى‏نگرد، و گوش جان اخبارشان را مى‏شنود، كه با زبان ديگرى با ما حرف مى‏زنند و مى‏گويند: چهره‏هاى زيبا پژمرده و بدن‏هاى ناز پرورده پوسيده شد (52304- 52274)، و بر اندام خود لباس كهنگى پوشانده‏ايم، و تنگى قبر ما را در فشار گرفته، وحشت و ترس را از يكديگر به ارث برده‏ايم (52315- 52305)، خانه‏هاى خاموش قبر بر ما فرو ريخته، و زيبايى‏هاى اندام ما را نابود، و نشانه‏هاى چهره‏هاى ما را دگرگون كرده است.

اقامت ما در اين خانه‏هاى وحشت‏زا طولانى است، نه از مشكلات رهايى يافته، و نه از تنگى قبر گشايشى فراهم شد. (52344- 52316) مردم! اگر آنها را در انديشه خود بياوريد، يا پرده‏ها كنار رود، مردگان را در حالتى مى‏نگريد كه حشرات گوش‏هايشان را خورده، چشم‏هايشان به جاى سرمه پر از خاك گرديده (52364- 52345)، و زبان‏هايى كه با سرعت و فصاحت سخن مى‏گفتند پاره پاره شده، قلب‏ها در سينه‏ها پس از بيدارى به خاموشى گراييده، و در تمام اعضاى بدن پوسيدگى تازه‏اى آشكار شده، و آنها را زشت گردانيده، و راه آفت زدگى بر اجسادشان گشوده شده، همه تسليم شده، نه دستى براى دفاع، و نه قلبى براى زارى دارند. (52400- 52365) و آنان را مى‏بينى كه دل‏هاى خسته از اندوه، و چشم‏هاى پر شده از خاشاك دارند، و حالات اندوهناك آنها دگرگونى ايجاد نمى‏شود و سختى‏هاى آنان بر طرف نمى‏گردد.

(52418- 52401)

4 عبرت از گذشتگان‏

نهج البلاغة / ترجمه دشتى، ص: 453

آه! زمين چه اجساد عزيز و خوش سيمايى را كه با غذاهاى لذيذ و رنگين زندگى كردند، و در آغوش نعمت‏ها پرورانده شدند به كام خويش فرو برد.

آنان كه مى‏خواستند با شادى غم‏هاى را از دل بيرون كنند، و به هنگام مصيبت با سرگرمى‏ها، صفاى عيش خود را برهم نزنند (52456- 52419)، دنيا به آنها و آنها به دنيا مى‏خنديدند، و در سايه خوشگذرانى غفلت زا، بى خبر بودند كه روزگار با خارهاى مصيبت زا آنها را در هم كوبيد و گذشت روزگار توانايى‏شان را گرفت (52477- 52457)، مرگ از نزديك به آنها نظر دوخت، و غم و اندوهى كه انتظارش را نداشتند آنان را فرا گرفت، و غصّه‏هاى پنهانى كه خيال آن را نمى‏كردند، در جانشان راه يافت، در حالى كه با سلامتى انس داشتند انواع بيمارى‏ها در پيكرشان پديد آمد (52502- 52478)، و هراسناك به اطبّا، كه دستور دادند گرمى را با سردى، و سردى را با گرمى درمان كنند روى آورند كه بى نتيجه بود، زيرا داروى سردى، گرمى را علاج نكرد، و آنچه براى گرمى به كار بردند، سردى را بيشتر ساخت، و تركيبات و اخلاط، مزاج را به اعتدال نياورد، جز آن كه آن بيمارى را فزونى داد (52541- 52503)، تا آنجا كه درمان كننده خسته، و پرستار سرگردان، و خانواده از ادامه بيمارى‏ها سست و ناتوان شدند، و از پاسخ پرسش كنندگان درماندند، و در باره همان خبر حزن آورى كه از او پنهان مى‏داشتند در حضورش به گفتگو پرداختند.

(52564- 52542)

5 سختى‏هاى لحظه مرگ‏

يكى مى‏گفت تا لحظه مرگ بيمار است، ديگرى در آروزى شفا يافتن بود، و سوّمى خاندانش را به شكيبايى در مرگش دعوت مى‏كرد، و گذشتگان را به ياد مى‏آورد. (52584- 52565) در آن حال كه در آستانه مرگ، و ترك دنيا، و جدايى با دوستان بود، ناگهان اندوهى سخت به او روى آورد، فهم و دركش را گرفت، زبانش به خشكى گراييد. (52608- 52585) چه مطالب مهمّى را مى‏بايست بگويد كه زبانش از گفتن آنها باز ماند، و چه سخنان دردناكى را از شخص بزرگى كه احترامش را نگه مى‏داشت، يا فرد خردسالى كه به او ترحّم مى‏كرد، مى‏شنيد و خود را به كرى مى‏زد. (52632- 52609) همانا مرگ سختى‏هايى دارد كه هراس انگيز و وصف ناشدنى است، و برتر از آن است كه عقل‏هاى اهل دنيا آن را درك كند.